



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها



گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آراد (م.) ایل بیگی

آوردن این مطالب نه به معنای تائیدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

376



سی خرداد 60؛ فقدان دولت مقتدر - عدم استقرار جامعه مدنی

گفت و گو با دکتر سعید حجاریان - بهمن 1383

■ آقای دکتر! پیش از هر چیز از شما بسیار سپاسگزاریم که به رغم وضعیت جسمانی و این که سخن گفتن برای شما قدری دشوار است، وقت خود را در اختیار خوانندگان چشم انداز ایران گذاشته اید. شما یکی از افرادی هستید که از پیش از پیروزی انقلاب 57 همواره در متن فعالیت ها و مسائل جامعه ایران حضور داشته اید. پس از تحول منفی سال 54 در سازمان مجاهدین خلق و تغییر ایدئولوژی بسیاری از کادرها، شما که در آن زمان دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودید، مقاومت هایی کردید. آن طور که شنیده ایم پس از آن، به سامان دهی فعالیت های فرهنگی از جمله در مساجد پرداختید و البته این گونه فعالیت ها به زمینه سازی برای پیروزی انقلاب انجامید.

پس از پیروزی انقلاب تدوین آیین نامه تشکیل وزارت اطلاعات - به صورت یکی از زیرمجموعه های دولت و پاسخگو به نمایندگان ملت - به عنوان یکی از بزرگ ترین دستاوردهای شما ارزیابی می شود که نتیجه این دستاورد در افشای قتل های زنجیره ای به خوبی مشاهده شد و نشریه همواره آن را از ملی شدن صنعت نفت عمیق تر دانسته، دلایل آن هم در مقالات ذکر شده است و فکر می کنم شما و همفکرانتان در آن سهم بسزایی داشتید و شاید علت ترور شما نیز همین قضیه باشد. همان طور که می دانید، مدتی است در نشریه مسئله گمشده سی خرداد 60 را دنبال می کنیم که یک نقطه عطف در پس از پیروزی انقلاب بود؛ یک عده از آن به عنوان سرکوبگری نظام یاد می کنند اما عده دیگری معتقدند که سازمان مجاهدین خلق عامل ایجاد این سرکوبگری بوده و با رفتارهای خود باعث حاکمیت جناح تندروی محافظه کاران شد. به هر حال هدف ما این است که با بررسی این موضوع از تکرار چنین حوادثی - که به یک جنگ داخلی انجامید - پیشگیری شود و تلاشی است در این جهت که گفتمان جای اسلحه را بگیرد. لذا بر آن شدیم تا با عده ای از صاحب نظران که در متن قضایا بوده اند به گفت و گو بنشینیم تا آیندگان با ارزیابی مجموعه این دیدگاه ها، به قضاوت منصفانه ای بنشینند. با این مقدمه، جنابعالی یکی از صاحب نظرانی هستید که قطعاً حرف های شنیدنی دارید.

□ بسم الله الرحمن الرحيم - خیلی ممنون از ابراز لطفتان. من در طی این بیست و چند سال بیشتر وقت ها در حاشیه بودم، مخصوصاً دوره اغما که حاشیه است و متن نیست، دوره برزخ بود!

ما آن را زندگی اخروی می دانیم که از زندگی دنیوی مهم تر است.

□ خدا قبول کند. نخستین نکته ای که می خواهیم به آن بپردازم، اسم سی خرداد 60 است. اسم آن را چه باید گذاشت: واقعه؟ نقطه عطف؟ جنگ داخلی؟ یا...؟ جنگ داخلی (Internal war). یک تعریف علمی دارد مثل درگیری ساندنیست ها با دولت نیکاراگوئه که چندسال طول کشید و دوجناح زورشان به هم نمی رسید. طوری شده بود که به یک واسطه نیاز بود. سرانجام هم انتخابات برگزار شد و چامورا - به عنوان واسطه - رأی آورد و جنگ خاتمه یافت؛ بنابراین به نظر من به سی خرداد نمی شود گفت جنگ داخلی. **از نظر ابعاد ملی، سی خرداد 60 جنگ داخلی نبود چرا که توده مردم در آن دخالت نداشتند و تنها اقشار خاصی از مردم دخالت کردند.** مثل سودان و یا لبنان نبود...



■ به دنبال سی خرداد 60 هم در انفجار حزب و ترورهای بعدی یک مملکت دچار بحران شد و اصلی ترین نیروهایش را از دست داد، رئیس جمهور، نخست وزیر، نمایندگان مجلس، رئیس دیوانعالی کشور و...

□ اگر به لبنان رفته باشید حتماً دیده اید که کوچه به کوچه، محله به محله، سنگربندی بود و برای رفتن از یک کوچه به کوچه دیگری حجاز بود. به این می گویند **جنگ داخلی**، یعنی **ابعاد مردمی داشت**. ویژگی دیگر **جنگ داخلی طولانی بودن آن است**، در حالی که **سی خرداد شش ماهه تمام شد و فروکش کرد** و بعد از آن دیگر درگیری های مختصری مانده بود. جنگ داخلی برای مدت طولانی ادامه دارد؛ مثلاً صحرای آفریقا یا فیلیپین که درگیری با مورو خیلی طول کشید. اما خرداد 60 را نمی شود جنگ داخلی نامید.

■ اما عوارض آن تا حالا هم ادامه دارد، مثلاً کارهای اطلاعاتی و لودادن مسائل درونی ایران که مجاهدین خلق انجام می دهند، اینها کم به نظام ضربه نمی زند!

□ به این می گویند عملیات پنهان (Covered action)، این جنگ تمام عیار نیست. ببینید، جنگ فلسطین و انتفاضه تمام عیار است. در انتفاضه مردم دارند جنگ می کنند و ابعاد ملی دارد.

■ جنگ تمام عیار اصطلاحی است که از جانب محافظه کاران جدید - نئوکان ها - به کار می رود، که لازمه اش تخریب کامل است.

□ منظورم از جنگ تمام عیار این است که همه مردم را دربر بگیرد. سازمان می خواهد بگوید که سی خرداد جنگ داخلی بود.

■ سازمان تا به حال نگفته جنگ داخلی، آنها می گویند **"رها بی بخش" و قیامی مشابه قیام سی تیر 1331**.

□ رهایی بخش لقب جنگ است. اما در اینجا منظور ماهیت آن به لحاظ علمی است. سازمان می گفت اگر ما را دست بسته هم ببرید، ایران ترکیه نخواهد شد، ایران لبنان می شود. سازمان می خواهد بگوید جنگ داخلی، اما با دلایلی که من آوردم جنگ داخلی نبود.

■ شما چه اسمی روی خرداد 60 می گذارید؟

□ باید اسم مناسب پیدا کنیم. اسم های دیگری هم دیگران گذاشته اند؛ مثلاً می گویند "مزاحمت بود رفع شد"، "گنجشکی بود که بر سر شاخه ای نشست، نه آمدنش معلوم بود و نه رفتنش." "یک دیوانه ای سنگی انداخت و رفت"، "پشهای آمد، کشته شد و گورش را گم کرد" و... اما من معتقدم اینها هم درست نیست، زیرا هزینه سی خرداد بیشتر از این حرف ها بود، هم سازمان این هزینه را پرداخت و هم نظام، هر دو طرف پرداختند. نمی شود به همین راحتی گفت یک چیزی بود، تمام شد و رفت.

نشریه راه کارگر مطلبی بدین مضمون نوشت که عزل بنی صدر مثل "عزل یک کدخدا از ده" بود! بنی صدر از نردبان مشروعیت امام بالا رفت. او ده ونیم میلیون رأی را از کجا آورده بود؟ او گفت من فرزند امام هستم و رأی آورد. انکار انتخاب نبود، نصب بود در قالب انتخاب. اما من معتقدم عزل بنی صدر، به سادگی برداشتن کدخدا نبود و هزینه داشت.

■ اگر کدخدای ده را بخواهند بردارند باز هم جنگ می شود، چه کسی کدخدا را برداشت؟

□ امام برداشت. همان طور که خودش هم او را نصب کرده بود، اما در قالب انتخاب.

■ حزب جمهوری اسلامی هم در معروفیت بنی صدر خیلی نقش داشت.

□ در هر صورت به لحاظ ماهیتی، عزل بنی صدر با عزل کدخدا فرق داشت. کدخدا را راحت برمی دارند، هزینه ندارد ولی عزل بنی صدر خیلی هزینه داشت. برویم سراغ اسمی دیگری که به سی خرداد اطلاق می شود؛ بعضی ها می گویند "جنبش اجتماعی" بود. خاصیت جنبش اجتماعی این است که اجتماع در آن دخالت دارد نه اقلشار خاص، در حالی که سی خرداد ربطی به توده مردم نداشت. همین طور، جنبش اجتماعی تداوم دارد. در حالی که این، تداوم و پی نداشت.

■ اگر تداوم نداشت چرا مسئولان نظام همیشه این دشمن را به رخ مردم می کشیدند؟ به هر حال از نظر مسئولان نظام، اینها خطر بالفعل و بالقوه ای بودند.

□ جنبش اجتماعی با جنبش چریکی تفاوت دارد.

■ بله، تفاوت جنبش اجتماعی و جنبش چریکی را می دانیم ولی این که می گویند تداوم نداشت، این گونه نبود و هنوز هم تداوم دارد و عوارض آن کاملاً مشهود است. برخی ضربه های اطلاعاتی از ضربه های نظامی هم بدتر است.

□ خوب، جنبش چریکی هم ممکن است تداوم داشته باشد و عمر طولانی، اما من می گویم جنبش اجتماعی نبود. یک گروه چریکی کوچک مثل "سوک" (سازمان وحدت کمونیستی) خیلی دوام آورد و عمرش زیاد بود، به طوری که امیر پرویز پویان ضد "سوک" کتاب "رد تئوری بقا" را نوشت. سوک در داخل کشور هم بود اما عمر طولانی کرد. البته خیلی کار نمی کردند تا به زندان بیفتند و...

■ منظور سازمان های فعال بود.

□ به هر حال به سی خرداد جنبش اجتماعی هم نمی شود گفت. سازمان از اصطلاح "قیام ملی" هم استفاده نکرد. زیرا پس از کودتای 28 مرداد، اصطلاح "قیام ملی" توسط شاه خراب شد.

■ و اما اسمی که شما بر خرداد 60 می گذارید چیست؟

□ به نظر من بهترین لغتی که برای واقعه سی خرداد 60 متناسب است، "شهر آشوبی" است یا به اصطلاح فرنگی ها (Turbulence) شهر آشوب بودن. یک شهر آشوبی اتفاق افتاد، زمان مشخص هم داشت، عمرش هم تمام شد. وقتی که رجوی به خارج رفت، قضایا خاتمه یافت.

■ شما خروج رجوی از ایران را پایان شهر آشوبی رجوی می دانید؟

□ شاید بهتر باشد بگوییم اقدام آقای لاجوردی - دادستان انقلاب اسلامی مرکز- پایان کار بود. آقای لاجوردی اعلام کرد که خانواده‌ها، مستأجران خود را معرفی کنند، پس از آن بود که نیروهای سازمان به خارج از کشور رفتند و ارتباطات سازمان کور شد. آغاز این شهر آشوبی صبح سی خرداد بود و پایان آن اعلامیه لاجوردی.

■ چرا این گونه شد؟

□ بعد از ضربه سال 54 بچه‌های سازمان در زندان با هم دعوا داشتند و درگیری بر سر "نفس - پاکی‌ها"، خیلی بالا گرفته بود، و اوج کار، "قصه سپاس" شد که بدترین و وضعیت بود. من به تک تک این موارد می پردازم. در سال 1354 و به هنگام انتشار بیانیه اعلام مواضع، دانشجوی سال سوم دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم. این بیانیه که بیش از سیصد صفحه بود به صورت جزوهای کوچک روی کاغذ سیگار نوشته شده بود. در دانشکده دورتادور سالن آمفی تئاتر از طبقه بالا تا پایین حتی در راهروها کنار هم می نشستیم و صفحه به صفحه از همدیگر تحویل می گرفتیم و می خواندیم. همگی می خواندند، چپ و راست. چپی‌ها (مارکسیست‌ها) هم عشق می کردند.

■ مارکسیست‌ها خوشحال بودند؟

□ بیشترشان. اما بعضی از چپی‌ها هم تو سرشان می زدند که خاک به سرمان شد، ضربه‌ای که سازمان با این کار خود به جنبش زد، ساواک نزد. مثل انوشیروان لطفی که خیلی غصه دار بود. او آدم باسواد و منصفی بود که بعد از انقلاب اعدام شد. یک عده هم از سر نادانی خوشحالی می کردند. بعد از خواندن این بیانیه تا چند روز حال بد بود و گیج می خوردم. بیانیه تغییر ایدئولوژی، در زندان و دانشکده فنی همزمان پخش شده بود. دو روز پیش از پخش آن در دانشکده، من خبر آن را شنیده بودم.

■ گفته شده در زندان اوین، ساواک خبر آن را مطرح کرد و بیانیه را به بند روحانیت داد و از آن طریق به دست بقیه رسید. پس از پخش بیانیه در دانشکده چه فضایی ایجاد شد؟

□ من پیش از ضربه 1354، از درگیری‌های درونی سازمان از طریق مرحوم شاه‌کرمی تا حدودی اطلاع داشتم، اما باور نمی کردم. شاه‌کرمی به سازمان ایراد داشت و البته شهید شد. پس از خواندن بیانیه اختلاف بین بچه‌های دانشکده خیلی زیاد شد.

■ آن موقع شما عضو سازمان بودید؟

□ نه، در انجمن اسلامی بودم، اما با بسیاری از بچه‌های گروه‌های مختلف ارتباط داشتم. من آدم تئوریک بودم و آدم تئوریک هم به درد سازمان نمی خورد. سازمان آدم پراتیک می خواست. من همیشه مسئله دار بودم و به درد کسی نمی خوردم! الان هم به درد کسی نمی خورم! به هر حال، این بیانیه بین بچه‌های فنی، از جمله بچه مسلمان‌ها شکاف انداخت. آنها که چپ شده بودند به سمت چریک‌های فدایی رفتند. به دنبال پروسه تجانس رفتند و با چریک‌ها هم نساختند.

■ آنهایی که قبلاً مذهبی بودند اما چپ شده بودند، به سمت فدایی‌ها رفتند؟

□ بله، اما با فدایی‌ها هم کنار نیامدند و نتوانستند همراه شوند. پس از انقلاب جزو گروه‌های پیکار، رزمندگان و نبرد شدند. من دیگر آنها را ندیدم. گاهی بعضی‌هایشان را در خیابان و این طرف و آن طرف می دیدم.

■ اما این گروه‌ها پیش از انقلاب تشکیل شده بودند. قبل از پیروزی انقلاب در مهرماه 1357 مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده، خود را نقد کردند و نام خود را "پیکار" گذاشتند.

□ من دیگر پیگیر نبودم. ماندند مذهبی‌ها. منتها مذهبی که می‌گویم همه بچه‌های مذهبی را شامل می‌شود؛ هم بچه‌های معمولی و غیرتشکیلاتی و بیرون زندان مثل ما و هم بچه‌های تشکیلاتی سازمان که مذهبی مانده بودند. بچه‌های دانشکده فنی و همین‌طور بچه‌های زندان همه چپ نشده بودند، عده‌ای هم مذهبی باقی مانده بودند.

■ در زندان قصر بیشتر بچه‌ها مذهبی باقی‌ماندند ولی در زندان شیراز و مشهد بیشتر کادرها به چپ گرایش پیدا کرده بودند.

□ در دانشکده فنی هم عده‌ای بودند که مذهبی مانده بودند و بیشتر طرفدار شریعتی بودند. هنوز در حال و هوای ضربه 54 به‌سر می‌بردیم که ضربه بعدی وارد شد: ضربه "سپاس" در سال 55. عده‌ای پس از شرکت در مراسم "سپاس" از زندان آزاد شدند. من این مراسم را از تلویزیون تماشا می‌کردم. در این قضیه هم چپی‌ها ضربه خوردند و هم ما مذهبی‌ها.

■ رهبری جریان سپاس با یک نفر غیرمذهبی بود. اما همان مذهبی‌هایی که پس از ضربه 54، ضدمجاهد و ضد چپ شده بودند در آن شرکت داشتند. آن هم در فضایی که پیش از آن گل‌سرخ و دانشیان اعدام شده بودند.

□ بعد از این ضربه بر ما خیلی سخت گذشت و در آن شرایط بحرانی، سازمان از زندان خط می‌داد که بچه‌ها باید موضعشان را مشخص کنند.

■ یعنی آن موقع در دانشکده فنی بین بچه مذهبی‌ها جناح چپ و راست مطرح بود؟

□ آن موقع در دانشکده فنی همه فعالین - به جز تعداد اندکی - چپ و کمونیست بودند. انتخابات که می‌شد در بین شش نفر نماینده فنی، پنج نفر چپ بودند. ما و مجاهدین خلق و انجمن حجتیه (منظورم همه جریان‌های مذهبی است) همه روی هم یک آدم داشتیم! چپ از قدیم در دانشکده فنی قوی بود. کیانوری و دکتر جودت از استادان این دانشکده بودند. حمید اشرف و صداهانفر دیگر از کادرهای گروه‌های مختلف چپ از دانشجویان این دانشکده بودند.

یک شب به واسطه یکی از دوستان، آقای اسدالله بادامچیان که در مراسم سپاس شرکت کرده بود و از زندان بیرون آمده بود، به دیدن من آمد. آن دوست به من گفته بود که ایشان پیامی برای بچه‌های دانشجو دارد که می‌خواهد از طریق من به آنان برساند. من گفتم باشد. قرار گذاشتیم منزل حاج آقا پاچناری در خیابان خیام، زمستان بود و سرد. دور کرسی نشستیم و آقای بادامچیان تا صبح برای من از رجوی، از بهزاد نبوی، میثمی و بقیه که اینها همه چپ کرده‌اند، دینشان را از دست داده‌اند، شما دینتان را از دست ندهید و خودتان را نفروشید و دینتان را نگه‌دارید، صحبت کرد. گفت: "گول اینها را نخورید. من آبرویم را گذاشته‌ام آمده‌ام بیرون که شما را هدایت کنم."

من دیدم که اصلاً مناسب نیست حرف‌های ایشان را به بچه‌های دانشکده بگویم، کله مرا می‌کنند! ضربه سپاس آن قدر سنگین بود که نمی‌شد رفت گفت فلانی - که خودش در این جریان بوده - آمده و این حرف‌ها را زده است. ضربه سوم همین زمان بود؛ ما گفتیم سازمان به جهنم! انجمن اسلامی هم به درک! به‌هرحال یک مشت بچه‌مسلمان این وسط مانده‌اند، بگذار نسل جدید که مسجدی بوده‌اند خود را نشان دهند. تازه داشت فضای انقلاب شکل می‌گرفت، در سال 56 من فارغ‌التحصیل شدم و به سربازی رفتم.

■ منظورتان از نسل جدید، بچه‌های مذهبی سال اول دانشکده بودند؟

□ بله، اما ضربه سوم. یک روز به دانشکده فنی و به دفتر انجمن اسلامی رفتم. دیدم خود بچه‌های انجمن اسلامی کتابخانه را تصفیه کرده‌اند و کتاب‌های دکتر شریعتی را بیرون ریخته‌اند و همه را پاره و لگدمال کرده و روی آن راه می‌روند. من به بچه‌ها گفتم که چرا این کار را می‌کنید؟ گفتند مگر مقاله دیشب روزنامه کیهان را نخوانده‌ای؟ گفتم نه. گفتند بگیر بخوان. من مقاله را خواندم. روزنامه کیهان، مقاله "انسان، اسلام و مارکسیسم" دکتر شریعتی را به‌عنوان سند همکاری شریعتی با ساواک! چاپ کرده بود مقاله بد نبود، اما همین که کیهان چاپ کرده بود شده بود سند جرم شریعتی! بچه‌ها شدند ضدشریعتی. بچه‌های مجاهدین هم که از اول با شریعتی خوب نبودند. خودشان را "حسین وارث آدم" و "فضل‌الله المجاهدین..." و شریعتی را هم "قاعده‌ین زمان، و این‌که او پیرو زینب است" می‌دانستند. حتی رجوی یک بار - بعد از انقلاب - گفته بود باید اندیشه شریعتی را گذاشت سینه دیوار و تیرباران کرد. این را سعید شاهسوندی چند سال پیش به من گفت. بنابراین همان‌طور که گفتم ضربه سوم این بود که بچه‌ها پراکنده شدند. هنوز انقلاب نشده بود و معلوم نبود چه می‌شود؟ بچه‌ها هم به لحاظ روحی و هم به لحاظ تشکیلاتی از هم پاشیده بودند چون سه ضربه کاری خورده بودند؛ "اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان"، "سپاس" و "تأثیر کار شریعتی در مقاله کیهان" برای من خیلی سنگین بود.

■ این مقاله را شریعتی پیش از این نوشته بود.

□ هر چه بود ما که آن موقع خیر نداشتیم، ما فکر می کردیم شریعتی هنوز زندان است و دارد برای ساواک کار می کند! گفتیم این هم رفت و به ساواک ملحق شد و حرف سازمان درست درآمد! سازمان باور داشت که نوک پیکان تکامل است و هر که از سازمان ببرد سرنوشتش "سپاس" است و در بهترین حالت می شود شریعتی! بهانه به دست رجوی افتاد و گفت هر کس از سازمان جدا شود سرنوشتش این می شود و کارش به اینجا می رسد که با ساواک و شاه پیوند می خورد. با این مقدمات به انقلاب رسیدیم. انقلاب که شد گرفتاری ها شروع شد و دعوای کهنه زنده شد، بیشتر از همه بین "سپاسی ها" و "سازمان".

■ آیا هیچ راهکاری برای کنترل این دعوای قدیمی نبود؟

□ اگر جامعه مدنی ما و همچنین دولت ما قوی بود، سی خرداد اتفاق نمی افتاد.

■ منظور شما از جامعه مدنی در آن مقطع چیست؟

□ چرا چنین اتفاقی در اوکراین، گرجستان یا اسپانیا نیفتاد؟ چرا این کارها در آمریکا یا کره جنوبی نمی شود؟ اما در کنیا ممکن است بشود. چرا بعضی جاها می شود و بعضی جاها نمی شود؟ آنجایی که چنین اتفاقاتی روی نمی دهد، دولت قوی و مقتدر است. توجه کنید، مقتدر نه سرکوبگر. سرکوبگری با دولت مقتدر (Strong State) تفاوت دارد. منظور من دولت قوی است، دولتی که پایگاه اجتماعی دارد، دولت ملی است (National State) و پشتیبان ملت است.

■ نمونه هایی از دولت مقتدر نام ببرید. مثلاً می توان گفت دولت مصدق، دولت ملی و مقتدر بود؟

□ بله، به هنگام قیام سی تیر این گونه بود. دولت بازرگان در ابتدای کار، دولت مقتدر بود. امام از او پشتیبانی کرده بود و مردم گفتند دولت امام زمان است. دولت که قوی باشد ابزار مهار "آشوب" را دارد مثل کره جنوبی. می دانید که در کره جنوبی ماهی یک بار دانشجویها و گروه های کارگری تظاهرات می کنند، جنگ و دعوا می کنند، سنگ پرانی می کنند. اما دولت با قدرت اینها را مهار می کند. کسی هم اعتراضی نمی کند. یا مگر پس از جنگ عراق، در اروپا مردم علیه آمریکا راهپیمایی نکردند؟ بعضی راهپیمایی ها میلیونی بود، حتی بعضی جاها با خشونت همراه شد، اما دولت مهار کرد.

در صورتی که دولت ما خشونت را تماشا می کند. مثل آدمی که به بچه می گوید نکن، نکن و آخرش خسته می شود و بچه را از پشت بام به پایین پرت می کند. یکی از علل وقوع سی خرداد همین بود که دولت ما مقتدر نبود. به سازمان گفت نکن، نکن! اما نکن، نکن فایده نداشت، دولت هم قدرت مهار نداشت، یک مرتبه اسلحه کشید و همه را کشت. حتی گفت زخمی ها را تیر خلاص بزنید. ظهر سی خرداد بود، این را رادیو گفت، اسمشان را هم نپرسید که چه کسانی هستند. توجیه شرعی اش را هم پیدا کردند.

از یک سو، تحلیل سازمان و رجوی این بود که انقلاب مال ماست و روحانیت آمده میوه چینی کرده و آن را غضب کرده است. دستخط رجوی را جایی در اسناد وزارت اطلاعات دیده ام که تحلیلی داشت برای جابزاده، ابریشمی و موسی خیابانی. جلسه ای داشت به اسم تابلو. قبلاً در کاغذ نوشته بود و بعد برای اینها روی تابلو تحلیل کرده بود. این جلسه هفتگی بود برای پیشبرد اهداف سازمان. این موردی که من دیدم شاید آخرین جلسات پیش از سی خرداد بود. رجوی آنجا تحلیل می کند که ببینید رأی سازمان چقدر است؟ و نتیجه گیری کرده بود که با میزان رأی که سازمان در انتخابات گذشته داشته است می تواند کار نظام را در همین تهران تمام کند. مثل خود انقلاب که در تهران تمام شد. اگر روستاها و شهرستانها را رها کنیم، کار در همین تهران باید تمام شود. روی آن تابلو با آمار و محاسبات ریاضی از میزان رأی خودش و رأی دیگر اعضا و هواداران سازمان به این نتیجه رسیده بود.

■ در انتخابات مجلس، سازمان کاندیدا معرفی کرده بود اما خود رجوی کاندید نشده بود.

□ به هر حال در یک انتخاباتی شرکت کرده بود - یا مجلس خبرگان یا مجلس شورای ملی - که در آن تابلو، آرای خودش را هم محاسبه می کرد. می خواست بگوید که من پانصد هزار رأی پاکار در تهران دارم، بنی صدر هم 11 میلیون رأی دارد. پانصد هزار رأی پاکار خودمان را سوار 11 میلیون رأی بنی صدر می کنیم و همین نیرو اهرم می شود. این ضرب و تقسیم ها و آمار و ارقام و نتیجه گیری ها با دستخط خود رجوی بود. با همین تحلیل رفتند دنبال ائتلاف با بنی صدر تا حد ازدواج با دختر بنی صدر. قصه این گونه شد که در این ماجرا رجوی احساس می کرد هم توانش را دارد، هم مشروعیتش را و هم شناخته شدگی بین المللی بنی صدر را - به هر حال او رئیس جمهور کشور بود و در سطح دنیا شناخته شده - بنابراین می بایست بتواند یا گمان می کرد که بتواند با همین ابزار کار را تمام کند.

■ فکر می کنید علت واقعی اقدام رجوی همین ارزیابی بود و عوامل دیگری در کار نبود؟

□ ایشان تاکنون دو سه بار حرفش را عوض کرده؛ یک بار گفته این را رژیم به ما تحمیل کرد، ما نمی خواستیم شروع کنیم. رژیم بچه های ما را این طرف و آن طرف کشت. چماق دارها ما را زدند، ما ناچار شدیم تلافی کنیم. یک بار می گفت - آن زمان که هنوز ایران بود - ما نوک پیکان تکامل هستیم، رژیم غاصب منصب است و مشروعیت با ماست. ما که هم مشروعیت داریم و هم توان، باید عمل کنیم. بار دیگر گفت اگر هم توان نداریم، شرایط مثل 28 مرداد است. یک دلیل هم تحلیل بنی صدر است که می گوید نگوییم سی خرداد، بگوییم کودتای سی خرداد. حزب جمهوری اسلامی علیه ماکودتا کرد و ما باید مقاومت کنیم مثل مصدق. مردم هیچ وقت حزب توده را نبخشیدند چون افسر داشت، نظامی داشت ولی در مقابل کودتا اقدامی نکرد، هنوز هم لعنت مردم دنبال حزب توده است. اما برای ما اینجا سر بزنگاه است، بزنگاه 28 مرداد است، اگر بایستیم و تماشا کنیم، می شویم حزب توده.

■ یک تحلیل هم این بود که باید حسینی عمل کرد.

□ همین تحلیل را که گفتم کمی چرب تر می کند و می گوید حتی اگر پیروز هم نشویم وظیفه ماست که مثل امام حسین عمل کنیم. این را بعد از سی خرداد گفت. رجوی دائم وعده می داد که رژیم بعد از یک هفته، یک ماه، دوماه و... ساقط می شود و ولی وقتی دید که بعد از شش ماه هم ساقط نشد و چشم انداز سقوط رو شد، به هوادارانش گفت ما حسینی عمل کردیم. در حالی که اول این را نمی گفت، بعد از 6-7 ماه گفت.

■ اما در این میان چه می شد کرد؟

□ یک عده واقعاً دنبال این بودند که زودتر از شر سازمان خلاص شوند و اینها همان گرایش سپاس بودند. تقی شهرام را که گرفتند من خیلی دوندگی کردم که شهرام اعدام نشود. گفتم او را اعدام نکنید، او تاریخ مصور و زنده ماست. باید بفهمیم آیا فرارش از زندان ساری با نقشه ساواک بوده یا خودش فرار کرده است؟ ما روی این شک داشتیم و هنوز هم شک است. چند وقت پیش رجوی سر قضیه تروریست خواندن سازمان صحبت کرد. موضوع این بود که سازمان به این دلیل تروریست خوانده می شود که در زمان شاه امریکایی ها را ترور کرده است. رجوی می گوید "این کار ساواک بود، ساواک شهرام را از زندان فراری داد، او آمد بیرون و سازمان را چپ کرد و مارکسیست ها این ترورها را انجام دادند. مسلمانی که ما باشیم این کار را نکرده ایم!" امروز یکی از بچه های قدیمی پیش من بود گفتم حسن ابراری مسلمان بود یا نبود؟ لبافی نژاد مسلمان بود یا نبود که رجوی این حرف را می زند؟

■ صمدیه لباف مسلمان بود که در تیم ترور هاوکینز بود. ترور هاوکینز توسط رضارضایی طراحی شده بود.

□ در جواب رجوی تراب حق شناس و پوران بازرگان - که زن و شوهر هستند - یک اعلامیه نوشتند و هرچه خواستند به او گفتند. گفتند چقدر دروغ می گویی؟ چقدر کاسه لیسی می کنی؟ آن موقع که ترورها می شد هنوز در سازمان انشعابی نشده بود و سازمان هنوز مسلمان بود. چرا برای امریکایی ها خوش رقصی می کنی؟ نامه خیلی خواندنی است. می خواهیم بگویم که رجوی می گوید تقی شهرام را ساواک آزاد کرد و یک عده هم منکر این می شوند. من می گویم اگر شهرام اعدام نمی شد، به هر حال در روند بازجویی، بسیاری از مسائل روشن می شد. من فکر می کنم برای رجوی خیلی خوب شد که تقی شهرام را اعدام کردند. او خیلی خوشحال شد که لاجوردی این کار را کرد.

سر قضیه سعادت می هم همین طور شد. این که می گویم هر دو طرف به هم نیاز دارند همین است؛ تئوری سیکل معیوب را که شنیده اید؛ سیکل معیوب یعنی این که دونفر به هم نیاز دارند، این به آن نیاز دارد و آن به این. منتها این وسط اگر جامعه مدنی قرار گرفته باشد نمی گذارد سیکل معیوب درست بشود. هر جا جامعه مدنی قوی باشد سیکل معیوب شکل نمی گیرد.

■ با این تفسیر درگیری سی خرداد غیرقابل اجتناب بوده است؟

□ جامعه مدنی و دولت ضعیف بود و جناح های افراطی دوطرف سردمدار میدان شدند. احمد حنیف نژاد را که همه می شناسند. آدم منصفی بود، آیا می شد با او مذاکره کرد یا نه؟ بهزاد نبوی در زندان - پیش از انقلاب - سعی کرد احمد را جذب کند و جلوی مسعود و موسی خیابانی یک تشکیلاتی در اوین راه بیندازد، کاری که میثمی در زندان قصر کرد.

■ البته قصد آقای میثمی و دوستانش این نبود که جلوی آنها تشکیلات راه بیندازند. آنها ضربه 54 را ریشه‌یابی ایدئولوژیک می‌کردند، رجوی مخالفت کرد و عملاً مرزبندی شد.

□ در هر صورت مرزبندی شد. همین احمد را که می‌شد روی او کار کرد، تا رجوی و همفکرانش فهمیدند، کلی برچسب به بهزاد زدند. گفتند بهزاد کمونیست است و می‌خواهد احمد را از راه به در کند. برچسب‌هایی که به بهزاد زدند هنوز هم که هنوز است روی او مانده است. سرانجام نگذاشتند احمد را جذب کند.

■ یعنی هم به احمد انگ زدند و هم به بهزاد نبوی.

□ منتها اگر جامعه مدنی قوی بود، این بچه‌ها جذب این طرف می‌شدند و جریان رجوی تک می‌افتاد.

■ جامعه مدنی را هم تک‌تک انسان‌ها به وجود می‌آورند. شما در اینجا نقش انسانی را که اگر بتواند مقاومت کند و نقطه‌عطفی ایجاد کند کم‌رنگ جلوه می‌دهید. جامعه مدنی شما یک تعریف کلی است.

□ می‌خواهم بگویم جمع انسان‌ها قدرتش بیشتر از تک‌تک انسان‌هاست. قدرت جمع را دست کم نگیرید.

■ در پروسه‌ای که انقلاب ما برای پیروزشدن داشت، این معنا چه جایگاهی داشت که حالا بگوییم اگر "جامعه مدنی" بود، سی خرداد اتفاق نمی‌افتاد. به نظر می‌رسد اول انقلاب جایگاهی به این مفهوم که شما در مقطع کنونی می‌فرمایید و از منظر جامعه مدنی تحلیل می‌کنید، مطرح نبود و تحلیل شما براساس یک فرض است. مثل این است که بگوییم اگر رنسانس در ایران اتفاق افتاده بود ما صنعتی شده بودیم.

□ برای روشن شدن قضیه توضیحی می‌دهم؛ بعد از قصه عراق شیرازه اوضاع از هم پاشید. اما بلافاصله امریکایی‌ها گفتند هر حزبی اسلحه‌هایش را تحویل بدهد و به جای اسلحه پول بگیرد. گروه مقتدی صدر پول گرفت و اسلحه‌ها را داد و الان شده یک حزب. در انتخابات لیست ندادند، اما در آن شرکت کردند و به لیست مورد حمایت آیت‌الله سیستانی رأی دادند. جریانی که اگر رهایش می‌کردی آتش به پا می‌کرد، کم‌کم سر به راه شد. پیش از آن تجربه لبنان است که از همه بدتر بود؛ حزب‌الله لبنان در انتخابات شهرداری‌ها شرکت کرد و امروز دارد برای مردم کار می‌کند. مارونی و مسلمان کنار همدیگر زندگی می‌کنند و کشور دموکراتیکی شده است.

■ نقطه ابهامی در تحلیل شما دیده می‌شود. مثلاً در نیکاراگوئه، کنترها به رهبری نگرپونته - که بعدها سفیر امریکا در عراق شد - با کمک و پول امریکا یک جنگ درازمدت کردند. مردم از فرط خستگی به چامورا رأی دادند که بتوانند نفسی بکشند و کشتار نباشد. آیا شما به این پدیده، جامعه مدنی می‌گویید یا به زیر سلطه درآوردن؟ در لبنان هم مردم واقعاً خسته شدند. در عراق هم امریکا دارد جنگ فرسایشی می‌کند تا مردم خسته بشوند و تن به هر چیزی بدهند، حتی انتخابات زیر نظر اشغالگران. آیا با چنین پروسه‌ای جامعه مدنی به معنی واقعی آن شکل می‌گیرد و نهادهای مدنی حرف اول را می‌زنند؟

□ در جاهایی ممکن است مردم خودشان توان داشته باشند و خودشان جامعه مدنی بسازند، اما در جاهایی مردم توان ندارند و غرب می‌آید برایشان می‌سازد. البته چون مجال بحث در اینجا کم است شما را ارجاع می‌دهم به مناظره‌ای با عنوان "نگاه به بیرون و درون" که در شماره 36 ماهنامه "نامه" چاپ شده و من نیز نظرات خود را مطرح کرده‌ام.

■ این که گروهی مثل گروه مقتدی صدر که به نوشته مطبوعات خارجی هیچ عمل انفجاری و آدم‌ربایی و حمله به نیروهای پلیس و... انجام نداده‌اند و با این اعمال هم رسماً مخالفت کرده‌اند، از ترس نابودی اسلحه‌هایش را تحویل بدهد، این یعنی جامعه مدنی؟

□ نمی‌گویم جامعه مدنی همه‌اش این است. اما آیا از دوم خرداد تا الان در ایران جامعه مدنی تقویت نشده است؟

■ بله، گام‌های بزرگی در این جهت برداشته شده و نمی‌شود نادیده گرفت که پنج انتخابات رفراندوم‌گونه داشته‌ایم.

□ نشریه چشم‌انداز ایران این طوری بود که الان هست؟

■ نشریاتی مثل راه مجاهد و چشم‌انداز ایران صبر کردند، متانت نشان دادند، به دام عکس‌العمل نیفتادند و جامعه مدنی را ساختند. جامعه مدنی بدون تعریف و بدون پروسه نمی‌شود. بالاخره یک پروسه کیفی در نقطه‌ای به کمیت تبدیل می‌شود و جامعه مدنی مورد نظر شما و ما شکل می‌گیرد.

□ می‌خواهم بگویم فقط به زور غرب هم نیست؛ ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم(رعد:11)

■ اتفاقاً من همین را می‌گویم که نقش اراده انسان، اختیار و گزینش‌گری‌اش را که می‌تواند یک نقطه‌عطفی ایجاد کند نباید دست کم گرفت.

□ بله، درون‌زا باشد بهتر است تا از بیرون بیابند برایش ایجاد کنند.

■ به قضیه اعدام سعادت‌ی اشاره کردید.

□ بله، همان خطایی را که با اعدام تقی‌شهرام مرتکب شدند، با اعدام محمدرضا سعادت‌ی تکرار کردند. نامه‌ای که سعادت‌ی نوشت دستخط خودش بود و واقعاً هم به آن اعتقاد پیدا کرده بود. او اعتقاد داشت که سازمان بی‌خود رادیکال شده. من دیدم دوباره سرنوشت این هم می‌خواهد سرنوشت تقی‌شهرام بشود.

■ نرفتمید پیش امام صحبت کنید که جلوی اعدامش گرفته شود؟

□ خیلی‌ها به این طرف و آن طرف زدند که این اتفاق نیفتد. من آن‌موقع کارهای نبودم. من همیشه مطعون بوده‌ام، الان هم هستم! رفتم سراغ آقای لاجوردی و گفتم: "حاج اسدالله! دست بردار از این کارها. من خبر دارم که تو می‌خواهی این را بزنی، حالا که به این موضع رسیده، رهاش کن." گفت پرونده‌اش را من می‌دانم نه دیگران.

■ آیا آقای موسوی تبریزی هم که رئیس دادگاه سعادت‌ی بود از پرونده خبر نداشت؟

□ لاجوردی گفت پرونده را کسی نمی‌داند.

■ اعلام شده بود که اتهام اصلی سعادت‌ی مربوط به پرونده مقربی است و در همین رابطه دادگاهش هم تشکیل شد و آن‌طور که آقای موسوی تبریزی می‌گفت به 15 سال حبس محکوم شد.

□ پرونده مقربی کجا بود؟ سرلشکر احمد مقربی که بود؟ یک افسر توده‌ای بود که از زمان کودتای 28 مرداد به بعد هم لو نرفته بود. بعد از کودتای 28 مرداد وقتی که رمز را باز کردند اسم آقای مقربی جزو افسرانی که ارتش با آنها می‌خواست تسویه حساب کند، نبود. او تازه در حزب توده عضوگیری شده بود. او در رکن اول ارتش کار می‌کرد. روس‌ها خبر داشتند، سراغ او آمدند و دوباره به او وصل شدند و از او اطلاعات می‌گرفتند. مقربی به‌عنوان سرلشکر و یکی از افسران عالی‌رتبه منبع مهمی برای روس‌ها بود. روس‌ها دستگاهی به او داده بودند مثل CD امروزی - منتها هنوز CD باب نشده بود - که یک ساعت صدای ضبط‌شده را در دو ثانیه فشرده می‌کرد. افسر اطلاعاتی می‌آمد در کوچه منزل سرلشکر مقربی و آهسته آهسته می‌رفت تا انتهای کوچه، در حین رد شدن ماشین از جلوی خانه، مقربی اطلاعات ضبط شده فشرده شده را باز می‌کرد و می‌فرستاد به گیرنده ماشین افسر شوروی. در این سیستم نیاز به هیچ ارتباط مستقیم و فیزیکی با خود سرلشکر مقربی نبود. با این سیستم روس‌ها اطلاعات را دریافت می‌کردند. این ارتباط را ساواک کشف کرده بود، منتها داده بود به اداره دوم ستاد مشترک. البته او بر سر همین پرونده اعدام شد.

انقلاب که شد همه رفتند و هر جا کمیته‌ای تشکیل دادند. ما با یک عده از بچه‌ها در خود ستاد ارتش کمیته ضداطلاعات زدیم؛ با این تحلیل که فکر می‌کردیم اگر بخواهد کودتایی بشود از همین جا می‌شود، پس بهترین جا برای حفاظت از انقلاب همین جاست. من پرونده را آنجا خوانده بودم.

■ پیش از آن‌که سعادت‌ی و سازمان به آن دست پیدا کنند؟

بله، اما اکبر طریقی - از بچه‌های سازمان - به آنجا رفت و آمد داشت. یک روز اکبر طریقی به آنجا آمد و یک نامه از دادستان تهران داشت و پرونده مقربی را می‌خواست. ما مقاومت کردیم و گفتیم نمی‌دهیم. به دادستانی زنگ زدیم، دادستانی گفت بدهید. خیلی از بچه‌های سازمان به دادستانی رفته بودند و در آنجا نفوذ داشتند. اما پیش از این، من پرونده مقربی را خوانده بودم. پیش از انقلاب، ساواک، بخش اول پرونده را که در واقع مهم‌ترین و اصلی‌ترین بخش پرونده بود برداشته بود و آن بخشی بود که نشان می‌داد سرلشکر مقربی چگونه لو رفته بود. در مورد چگونگی لو رفتن مقربی یک داستان جعلی گذاشته بود و بعد آن را به اداره دوم ارتش داده بود. بنابراین، این پرونده ارزش واقعی خود را از دست داده بود و جا داشت که از همان اول بعد از پیروزی انقلاب، پرونده‌هایی از این دست غیرمحرمانه اعلام می‌شد.

در هر صورت، مسئول آنجا، مهندس رضوی، پرونده را به اکبر طریقی داد. اما به نظر من پرونده ارزش نداشت. سرانجام این پرونده به دست سعادت‌تی رسیده بود و او هم به روس‌ها داده بود. این پرونده طبقه‌بندی سری داشت اما به باور من ارزش طبقه‌بندی نداشت. به نظر من به درد روس‌ها هم نخورد. روس‌ها می‌خواستند بدانند که سرلشکر مقربی چگونه لو رفته، که آن بخش هم توسط ساواک از پرونده برداشته شده بود. من پیش آقای لاجوردی رفتم و گفتم "نگذار سعادت‌تی اعدام بشود، او این نامه را نوشته و فرصت خوبی است."

■ به گفته آقای موسوی تبریزی، سعادت‌تی به خاطر این پرونده به 15 سال زندان محکوم شده بود. اما بعداً ترور آقای کچویی را به او منتسب کردند، آیا این اتهام وارد بود؟

□ اصلاً قاتل کچویی خودش از ترسش دوید رفت بالای پشت‌بام و از آن بالا خودش را به پایین پرت کرد.

■ می‌گویند بازجویی‌اش کردیم و او اعتراف کرد که با سعادت‌تی رابطه داشته است؟

□ دلیلی برای این ادعا نیست.

■ رئیس دادگاه سعادت‌تی، که به او حکم اعدام داد، چه کسی بود؟

□ نمی‌دانم چه کسی بود. اصلاً نمی‌دانم دادگاهی برگزار شد یا نه. به‌هرحال من خیلی دنبال این قضیه دویدم که سعادت‌تی اعدام نشود. به من گفته بودند که سعادت‌تی - در دوران زندان پیش از انقلاب - بعد از این که به زندان قصر آمده بود با آقای میثمی درگیر شده و تشکیلات او را از هم پاشیده است. از قول مهندس میثمی به من گفته بودند که سعادت‌تی پیش از انقلاب هم رابط روس‌ها بود و اسناد کیف امریکایی‌ها پس از ترور هاوکینز روس‌ها داده شده بود.

■ بسیار بعید است، چرا که سعادت‌تی از سال 50 تا 57 زندان بود و روح او از ترور و کیف هاوکینز خبر نداشت.

□ ممکن است من درست به خاطر نداشته باشم و یا امریکایی‌های دیگری بوده‌اند. به‌هرحال من به لاجوردی گفتم "تو دست نگه‌دار من آقای میثمی را راضی کنم که بیاید در زندان با سعادت‌تی صحبت کند که انتقال پرونده مقربی به روس‌ها از باب مبارزه ضد امریکایی و ضدامپریالیستی بوده است نه به‌عنوان جاسوسی." آقای میثمی گفت "اگر من این کار را بکنم ممکن است بچه‌های سازمان بفهمند و بگویند تو هم با اینها همکاری کرده‌ای." خودم به این کار اعتقاد نداشتم، منتها بس که ذله شده بودم و می‌دانستم سعادت‌تی حتماً اعدام می‌شود، تلاش کردم که میثمی بیاید و کاری بشود که این اعدام صورت نگیرد تا شاید مسائل فروکش کند. من مطمئن بودم که آقای لاجوردی مترصد است تا او را اعدام کند.

■ می‌خواهید بگویید که هر جریانی به سهم خود کوتاهی‌هایی داشته است؟

□ بله درست است من هم باید تلاش بیشتری می‌کردم، اما تک افتاده بودم. برای نجات شهرام و سعادت‌تی موفق نشدم، اما خرسندم که سهمی در نجات جان سعید شاهسوندی، که او هم از نیروهای بالای سازمان بود، داشته‌ام.

■ خودش هم اخیراً گفته که حجاریان مرا نجات داد.

□ من همین کار را سر شاهسوندی کردم و آنجا به نتیجه رسیدم.

■ از طرف نهضت مجاهدین خلق اعلامیه‌ای داده شد که کار سعادت‌ی جاسوسی نبوده، بلکه یک نوع همفکری ایدئولوژیک بوده است. روس‌ها مارکسیست هستند و سازمان هم مارکسیسم را به عنوان علم قبول دارد و این همکاری طبیعی است. مهدی ابریشمچی از این اعلامیه خیلی عصبانی شده بود؛ می‌گفت این اتهام مندرج در اعلامیه از جاسوسی بدتر است.

□ می‌خواهم بگویم در مقطعی تلاش‌ها به ثمر می‌رسد اما در مقطعی نه. چرا در قضیه شاهسوندی نتیجه گرفتیم اما در مورد شهرام و سعادت‌ی نگرفتیم؟ برای این‌که سر شاهسوندی جامعه مدنی قوی‌تر شده بود و می‌شد کاری کرد.

■ اما سر شاهسوندی، به دنبال تهاجم مجاهدین و عملیات مرصاد در مرداد ماه 1367 فضا خیلی تندتر و داغ‌تر بود و اعدام‌های زیادی در زندان انجام شد.

□ با این‌که داغ بود موفق شدیم.

■ اما در مقطعی که شما جامعه مدنی را قوی‌تر تعریف می‌کنید اعدام‌های زیادی شد. شاید هم شاهسوندی همه اطلاعات مربوط به سازمان را گفته بود که نجات یافت.

□ اطلاعاتش به درد کسی نخورد. به قول خودش او را (K)، یعنی کاندید عضو کرده بودند و رده سازمانی‌اش را تنزل داده بودند. او می‌گفت من که عضو شورای مرکزی بودم حالا مرا (K) کرده‌اند. شاهسوندی، زمانی مسئول رادیو بود.

■ شما می‌گویید واقعه سی خرداد، علاوه بر ریشه‌هایی که به آنها اشاره کردید، نتیجه فقدان یک دولت مقتدر و عدم استقرار جامعه مدنی بود؟

□ بله، هم دولت ضعیف بود و هم جامعه مدنی.

■ باز هم به خاطر وقتی که در اختیار ما گذاشتید سیاست‌گذاریم.

[گاه روزانه ها 1 ...](#) [گاه روزانه ها 2 ...](#) [گاه روزانه ها 3 ...](#) [گاه روزانه ها 4 ...](#) [گاه روزانه ها 5 ...](#) [گاه روزانه ها 6 ...](#) [گاه روزانه ها 7 ...](#) [گاه روزانه ها 8 ...](#)